

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: جُنگ اشعار

مؤلف متن: جامی - سعدی - کرد بهشتی

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر: ۱۲۴۹ ق نوع خط: شکسته نستعلیق تعداد سطر: مختلف السطر

نام کاتب ....

موضوع: ادبیات زبان: فارسی عدد اوراق: ۴۲

طول: ۲۱ عرض: ۱۵ شماره عمومی: ۳۴۳۳۱

وقفی / خریدی: مرحوم ابوالحسن فاضلیان تاریخ وقف: اسفند ۱۳/۱۵

ملاحظات

ناقص الطرفین - اوراق آسیب دیده، رطوبت رسیده، فاقد جلد - شیرازه بهم ریخته شده.

می صاف از آلایش ماسوی　　هر کو خورد او رهاند ز من
ازان می حرامست در کیش ما　　ازان می حلالست در [illegible] ما

از وی یک نفس تا بعرش خدا　　زین ورطه کیف وزان ورطه [illegible]
که هستی و باکست در پیش ما　　[illegible] در کیش ما

حسن جهان انقدر فر بی‌داشت [illegible] کغل دیده سازان نشکند

[illegible]

ای [illegible] که [illegible] نفس

ازین عالم [illegible] نفس

[illegible]

از این جام [illegible]

[illegible]

چه اندر [illegible]

[illegible]

[illegible]

بگویم ما بگوییم چو یاران بهم

که اینک فتادیم یاران ز هم

جهان منزل رحمت [illegible]

ازل تا ابد نفس [illegible]

سپهر [illegible]

چه اندر [illegible]

فتنه بین که ما با ما جدا میکنند

به حالتی است [illegible] میکنند

برادر [illegible]

[illegible]

گفت [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

سرم در سر می پرستان است | مکن تلخ شوراب انگور را | به جز عشوه چشم ساقی فروخت | ازین دین بدنیا فروشان مباش

که خورمی فراموششان هرچه هست | که ترکش کند وینها کور را | که دین و دل و عقل را جمله سوخت | بجز بنده باده نوشان مباش

[illegible]

[illegible]

مگو هیچ با ما زآیین عقل | زما دست لیکن شیخ مسجد بدار | فتوح است ساقی برو می بیار | نماز ار نه از روی مستی کنی

که کفر است در کیش ما زین عقل | خلا ها تبا نیاله به مسجد چه کار | فتوح است مطرب دف و نی بیار | بمسجد درون تا به مستی کنی

[illegible]

[illegible]

بکار از بزرگان از رخش بهار
نشسته است بر طرف دهان بند
دراین خانه هزار آن ارجمند
[illegible]

سگ آستانش بر شهان دارد از آن شرف — الهی تا بان که در تو کند — نگهدار این حرمت از چشم بد — همیشه چو چرخ کبیر افروز باد
که بندگی آستان نجف — نهان از دل و دیده او مند — بکش تد اقبال او را ابد — همه روز او عید نوروز باد

[illegible]

[illegible]

من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال
کی ترک آبخور کند این طبع خوکرم

شاهین صفت چو طعمه چیدم ز دست شست
کی باشد التفات بصید کبوترم

[illegible]

در دلم بود که سر از قدم او نکشم

حیفم چه کار آمدم

دایم همیشه روی بر این فلک در نهم
حقا جز این جناب دیگر نیست در سرم

ز چاک سینه ام دل میکند نظاره زلفش
چو مرغ از قفس بیند بحسرت آشیانش را

دلم خون شد چو دیدم حلقه حلقه کشته گیسو
کمان ابروی هر یک چشم صراحی بر زدو

نشسته بار با اغیار حافظ
بدرد محنت غم همنشین است

به سرشت ندانم ز درد بیاد او
که بوس قدر این پایه از لبی او

چه راه میزند این مطرب مقام شکر
که در میان غزل قول آشنا او

تو نیز باده بچنگ آر و راه صحرا گیر
که مرغ نغمه سرا ساز خوش نوا آورد

فلک غلامی حافظ کنون بطوع کند
که التجا بدر دولت شما آورد

هر کس بزیر تیغ بر دست نظاره کرد
زان می بیند که کشته خونبها گرفت

گر برون می آید آن بی رحم زارم میکند
ور نمی آید ز درد انتظارم میکند

٥

ز دو ملکی حکایت که مدارم از تو باور
بزبان مبارز رفی که دلت خبر ندارد

نمی‌شنید بر چشم این از اشک خواب
نگر دیدار خوبی دید در خواب

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

۷

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

دل

زخون لعبت ... [illegible]

ادم ... [illegible]

[illegible] ... گران ... [illegible]

[illegible]

دله

بیا ... [illegible]

ز قدمش ... [illegible]

[illegible]

چون ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دو

[illegible]

دیده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

داغ حسرت زاده ام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اوردو

[illegible] اوردو

[illegible]

بازم خفا و دافع همت کرد کعبه
جز تحت غزوات مهر سعد یا پناه

[illegible]

اول الفت و چاه زنخدان بدیدیش
کو دل که در فتاد دل از دست من آه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱

[illegible]

[illegible]

تو و چو بس [illegible] از دو میکده [illegible]
کز نشان او حالت [illegible]

[illegible] عبادت [illegible]
[illegible] [illegible]

صبا تا [illegible] بر لب [illegible]
از نه طالب [illegible] بار و [illegible]

[illegible] گلستان [illegible]
[illegible] صدای [illegible]

سخن
از لعل [illegible] را
[illegible] جعفر [illegible] را

[illegible] را
[illegible] بیداران [illegible] را
التفات [illegible] را

[illegible] غم [illegible]
[illegible] غم [illegible]

[illegible] ایشه جعفر [illegible]
[illegible] [illegible]

آنچه کرد و [illegible] هیچ [illegible] نگار که
هیچ [illegible] ای سنگدل [illegible] کار که

روی [illegible] کرد و [illegible] علیها
رفتن او [illegible] علیها

شرح در ماندگی خود به تقریر کنم
عالم و جانانم جلب [illegible] کنم

[illegible] دیگر [illegible] سیار نگه
هیچ کس این همه [illegible] دارد که

تو نه آنی [illegible] غم عاشق زار است
چون [illegible] خاک [illegible] آن خاک گذارت [illegible]

[illegible] بسیار است
در گلشن [illegible] جان [illegible] بسیار است

گر از آرزو دل [illegible] عرض آن من
همه از [illegible] از آرزو دل من

[illegible] است
[illegible] است

جان من [illegible] بسیار است
[illegible] است

[illegible] سنگدل و از دل تو و لعل علیها
جان [illegible] عاشقان

[illegible] است
خون دل [illegible] است

[illegible] بسیار است
[illegible] است

[illegible] نگاران علیها
حال [illegible] شمار [illegible] و اول علیها

[illegible] است
[illegible] است

دیگر این همه با [illegible] نکند
قصد از آرزو دل با [illegible] موافق نکند

پیر شد که در آرام صیادی تو
بکشد او ارزم و صیادی تو

از غم عشق تو بیدارم و صیادی تو
داغ عشق تو بجان دارم و صیادی تو

خسته دل از رم [illegible] صیادی تو
[illegible] ارزم و صیادی تو

از زبان تو حدیثی نشنودم هرگز
از لب [illegible] حرف نه بودم هرگز

نکته [illegible] که ارزنده شوم از کوبت
دست بر دل [illegible] بشکسته از کوبت

[illegible] بار دگر یا تو قد و دلجوبت
دیدم [illegible] رخ نیکوبت

[illegible] ملک سوختم از رویت
[illegible] از رویت

بشنو این پند بکن قصه دل از رو دل خویش
ور نه بسیار پشیمان شوی از گفته خویش

[illegible] از [illegible] بر دوم
ور [illegible] کام ناکام بر دوم

[illegible] ملا ناکام بر دوم
[illegible] دوران تو بیکام بر دوم

صد دعا گویم [illegible] بر دوم
از [illegible] بر دوم

کس چرا این همه سنگین دل بد خو باشد
جان [illegible] این روش [illegible] نیکو باشد

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

که ترا گفت [illegible] حرف مزن
چین بر ابرو زن و یکبار با حرف مزن

[illegible] بلا میداند
[illegible] بلا میداند

[illegible] میداند
[illegible] میداند

[illegible] میداند
[illegible] خدا میداند

چاره ام کن مگذار که بیچاره شوم
سر [illegible] از کوی تو آواره شوم

[illegible] خواهم رفت
چهره [illegible] خواهم رفت

[illegible] خواهم رفت
[illegible] خواهم رفت

[illegible] خواهم رفت
[illegible] خواهم رفت

از جفای تو من زار [illegible] رفتم
لطف کن لطف که این بار [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

خود بگو باز تو [illegible] تا کی
طاقتم نیست از این بیش تحمل تا کی

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
لطف [illegible] دارم [illegible]

خوش کن خاطر او ... سهل است
سوی او کوته خبر ز تو کاری سهل است

[illegible]

خواهد بر حرف در تن من از زده بکر
حرف از زده در نشانه بود خواهد بکر

کس در این سلسله غیر از من دلشده نبود
یک گرفتار از این جمله دلشده نبود

[illegible]

شرح این قصه جان سوز نگفتن تا کی
سوختم سوختم این سوز نهفتن تا کی

[illegible]

اول آنکس که خریدار شدش من بودم
باعث گرمی بازار شدش من بودم

تمّ

بعد از این راه من اینست همین خواهد بود
من بدین حسن اله چنین خواهد بود

[illegible]

تو که گل بوده شوم بلبل گلستان یارش
تا که سازم ز جمال انجمن گلستانش

این زمان عاشق دلخسته فراوان دارد
کی سر برگ من بی سر و سامان دارد

[illegible]

این دلخسته اگر قدر اهل بستان بود
زاغ بود مرتبه مرغ خوش الحان بود

[illegible]

[illegible] عشق [illegible] بستان
سوخته [illegible] در [illegible] بستان

[illegible] بلبل [illegible] بستان
قدم [illegible] بستان

بد از این نالهٔ کمی دگر را یاد کر
با نوالی [illegible] غوغا یاد کر

[illegible] دل [illegible] برود
[illegible] عشق [illegible] جان [illegible] برود

[illegible] صدف [illegible] برود
چو کمان [illegible] برود

چند عکس از تو باران تو از رده شود
[illegible] از سر دنیا این [illegible] افسرده شود

[illegible] جام و [illegible] بینم
[illegible] جام و [illegible] بینم

[illegible] جام و [illegible] بینم
[illegible] جام [illegible] بینم

تو چه دانی که شدی یار چه با ما که چند
چه [illegible] سپاه بدارند [illegible] سنگ چند

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

به که مشغول باین [illegible] خود شود
این [illegible] مبارک [illegible] خود شود

[illegible] نشستم
[illegible] نشستم

[illegible]
[illegible]

[illegible] خود بین [illegible] یار [illegible]
[illegible] دیوانه [illegible]

[illegible]
[illegible]

شد دل از زده و [illegible] زده دل از [illegible] رفت
با دل [illegible] کو [illegible] رفت

[illegible]

عاشق به [illegible] جعفر [illegible] کند
گفتن مطلب [illegible] دیوان [illegible] کند

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] دل [illegible]

هر که [illegible] دل [illegible] کار [illegible]

[illegible] لب [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

خنجر [illegible]

[illegible] عشق [illegible] بینم
[illegible]

[illegible]
هوش [illegible] دل

[illegible]
حکایت [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

حال نیازمندی در وصف می نیاید
آنگه که باز آئی گوییم ماجرا را

ناز آن جان تربیت از تن ستان کامت
دیگر چه برگ باشد درویش بینوا را

یارب کو آشنائی صحبت ده سالت
چندانکه باز بیند دیدار آشنا را

اگر چراغ بمیرد صبا چه غم دارد
وگر بریزد کتان را چه غم خورد مهتاب

دعات گویم و دشنام اگر دهی سهل است
که با شکر دهنان خوش بود سؤال جواب

اسیر بند بلا را چه جای سرزنش است
گرت معاونتی دست میدهد دریاب

[illegible]

تنم چو چنگ و رخدان سر زلف پریشان
دل ما در نظرت بچه که سربست خدا را

پرده بردار که بیگانه خود این روی نبیند
تو بزرگی و در آیینه کوچک ننمایی

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم
چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

[illegible]

فرصت غنیمت شمار جنبش باد ربیع
ناله موزون مرغ بوی خوش لاله زار

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفتریست معرفت کردگار

[illegible]

یقولون ان الموت صعب علی الفتی
مفارقة الاحباب والله اصعب

ویقولون ان العلم ملیح ورثة
مصاحبة الطلاب والله املح

ویقولون ان الجهل قبیح ورثة
مصاحبة الجهال والله اقبح

الموت ساعة ثم ینقضی
وعذاب الفراق مادام باقی

[illegible]

به جانها گر غمت [illegible] تنها
نه تنها من اسیر دردمندم

گر آواز [illegible] در گور
برآید [illegible] مستمندم

سری دارم فدای خاک پات را
[illegible] در کمندم

[illegible]

[illegible] ایام گل خوش است
[illegible]

بستان [illegible] دیدن [illegible] است
گر صد درخت گل بنفشه بکار یار

[illegible]
یار [illegible] بیایی یار

[illegible]

شاهی [illegible] جنت شمیمی
صبحی و صبا [illegible] بیایی

[illegible] از کف [illegible]
[illegible] زلیخا شده عاشق غلامی

[illegible] به اغیار [illegible]
ور عاشق [illegible] بیایی

[illegible]

۱۸

حاجت به [illegible] مرا

[illegible]

چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

خوبان چو شمع تن بدهم [illegible] داغ

[illegible] دامن ره سحر مرا

[illegible] بیدلی [illegible]

[illegible] این صبح [illegible]

وارون

۱۶

[illegible] ز انتظار

عمری است [illegible] کار

زان انتظار [illegible]

از حال [illegible] در دل [illegible] کار

در حسرت [illegible] در دل [illegible]

[illegible] در دل [illegible]

از زلف [illegible]

[illegible]

چراغ عشق [illegible]

[illegible]



عالی

بر داده غنچه [illegible] بودم
[illegible] بودم

[illegible] شعله [illegible]
عاشق [illegible]

[illegible] ارزد
[illegible] بنظر [illegible]

در [illegible] بودم
[illegible] بودم

زان [illegible] نیخ
عشق [illegible] نیخ

[illegible] رنجیم
[illegible] گلستان رنجیم

[illegible] بودم
[illegible] بودم

[illegible] نکند
[illegible] بنیخ

[illegible] رنجیم
[illegible] رنجیم

[illegible] بودم
[illegible] بودم

[illegible] بنیخ
[illegible] بنیخ

[illegible] جا ماند
[illegible] دل [illegible] رنجیم

امروز بدام دیگری میکشدم دل
رفت آنکه ترا یار نظر قدر بودم

الفکار [illegible] صدقی [illegible]
لاله به سجده [illegible] بنیخ

چیدم از [illegible]
رشک [illegible] چیدن رنجیم

صفحه [illegible]

۲۰

خاکه طوفان زیب گلشن داده
آمد [illegible] بهاران رنجیده

[illegible] سر رنجش
[illegible] بنالم

[illegible] درکنار هم
[illegible] مراد [illegible]

بوی صبا خوشدل [illegible] بنالم
خوشست از ناله [illegible] بنالم

[illegible] نالم
[illegible] بنالم

[illegible] نکند
[illegible] بنالم

[illegible]
[illegible]

یکدفعه [illegible] بنالم
[illegible] امید [illegible] بنالم

دیدار یار نیست که هیچم قرار نیست
هیچم قرار نیست که دیدار یار نیست

[illegible] نیست
[illegible] نیست

[illegible] عاقل
[illegible] بنالم

[illegible] نبود
[illegible] اختیار نیست

[illegible] اعتبار
[illegible] اعتبار نیست

تا من عهد وفا بندد که تا بندم لب از ناله
نمید اندر دم زین عهد بی بنیاد مینالم

باغ و بهار بی تو ندارد لطافتی
رفتی تو نیست لذت باغ بهار نیست

دیدی که یار سنگدل گشت بیوفا
شد ابر دیده [illegible] از آه زار نیست

ای دل از دوری [illegible] وام و [illegible] است
بر چه [illegible] ازین گریه [illegible] است

مرغ دل ... [illegible] قفس [illegible]
[illegible] سلسله [illegible] است

[illegible] دردها [illegible]
[illegible] بیکان [illegible] علاج

آنچه جان در [illegible] آتش سودای [illegible]
[illegible] وافر دل [illegible] است

هرکه از شعله [illegible] از خاطر شیدا [illegible]
تا نگاهش [illegible] زلف پریشانی است

[illegible] بر دل [illegible]
[illegible] است

[illegible] که [illegible] عشق
[illegible] دلشده [illegible] است

[illegible] بیابان [illegible]
[illegible] است

[illegible] که [illegible] تن
[illegible] است

[illegible] که [illegible] بر آید
[illegible] است

[illegible] نشنید [illegible]
هرکی مور ضعیفی [illegible] است

[illegible] آتش
[illegible] خموش [illegible]

از رنگ [illegible] کلفدار لکه
[illegible] زلف خویش [illegible]

[illegible]

۲۱

که ز اشک [illegible] اندوه [illegible]
[illegible] و دانه [illegible] دلم [illegible]

[illegible] کند [illegible]
[illegible] سنگ [illegible]

[illegible] عشق تو [illegible]
[illegible] لعل تو [illegible]

جان در فراق [illegible] دل [illegible]
دل در هوای عشق تو از جان [illegible]

[illegible] ز رنگ [illegible]
[illegible] لاله [illegible]

[illegible] که [illegible] مرا
[illegible] مرا

[illegible] خواهد [illegible]
[illegible]

از عشق [illegible] خبر [illegible]
[illegible] که راز مرا آشکار [illegible]

[illegible] که [illegible]
[illegible] مرا

[illegible] مرا
[illegible] مرا

وله

[illegible] نظر [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] چشمه حیات

[illegible]
هرکس [illegible] قطره [illegible]

[illegible]
[illegible] مرا

[illegible]

لاله از علی لطافت چمن بغضب اگر شکند
دامن افشاند و می بر بروز سبا بشکند

[illegible]

ساقیا از رشک [illegible] که اگر شرح ظلمان
چشم هر خوان [illegible] بیند و [illegible] شکند

سنگ [illegible] غرورم [illegible] گرداند [illegible]
شیشه زاد در سر بازار اگر [illegible] شکند

[illegible]

[illegible]

ازمیان هر که دل [illegible] گر شکند
نتواند که دل ما ز تو بهتر شکند

خون ما [illegible]
گاه [illegible] شکند

دل ما که [illegible] زمید [illegible]
[illegible] دل دیگر شکند

[illegible]

شاید الله [illegible] شبستان عاشق
قفل میخانه بیک شب اگر بشکند

[illegible]

من کلام عالی

بار غم نیست کسی را که [illegible] نیست
[illegible] کسی در دل تو نیست

دست از تیغ مکش دل ز [illegible] نیست
شکوه ای نیست که این دل ز جفای دل تو نیست

[illegible] ز دل [illegible] نیست
[illegible] ز [illegible] تو نیست

[illegible] کرد [illegible] کار دل [illegible]
قسمت [illegible] به منزل تو نیست

[illegible] ز [illegible] خویش [illegible]
[illegible] دل [illegible]

[illegible] عاشق [illegible]
[illegible] جانان [illegible]

آن شوخ که پیوسته به اغیار نشیند
مشکل که دگر پیش من زار نشیند

در پیش که با اغیار [illegible] آن شوخ [illegible]
[illegible] به غبار نشیند

دیدار که رنجور غم عشق طبیب است
گاه گاهی به سر بیمار نشیند

[illegible] ز [illegible] نشیند
[illegible] در [illegible] بار نشیند

[illegible] سایه بخواهد
بنشسته در آن سایهٔ دیوار نشیند

[illegible] دل [illegible]
[illegible]

عفی الله

مطلع

عشق آمد و از آمدن غمزه [illegible] دل
پیغام دل با [illegible] ترسم دل

نازم به صفای رخ دلداده که عکسش
آیینهٔ خورشید بود نظم دل

نه حرف ما عشق [illegible]
این بود مرا [illegible] که دعا [illegible] دل

پروانه [illegible] آتش شدم
نخل [illegible] جاوید [illegible] دل

محو دل [illegible] ز [illegible]
هر زخم [illegible] دل

عاشق

[illegible] عشق [illegible]
[illegible] در [illegible]

[illegible] دوران [illegible]
[illegible] کار [illegible]

[illegible] جانان [illegible]
[illegible] گریبان [illegible]

[illegible] عالم [illegible]
[illegible] عشق [illegible]

[illegible] حال [illegible]
عاشق [illegible] دل [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] جانان [illegible]
[illegible]

[illegible]

حافظ

[illegible]

علم الیقین

دانشمند

حافظ حضور [illegible] خلوت

[illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible]

٢٦

[illegible] دوارم [illegible]

[illegible] عاشق [illegible]

[illegible] بار ز میان [illegible]

[illegible] عجب الوقاه و الاحاله [illegible]

[illegible] و الاحاله

[illegible] و الاحاله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غزل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عجب ازلی سیر زلف معنبر مقبول
که در گفتار تو خسته جگر ایشان است

زلف اگنم سیه چون بگوید ... هر ده با خنده شیشه بشکند سیه ادی شود

[illegible]

اگر در خرابات
اگر در مناجات
همه کس بنالد بدلی و بلب

از بهر تو باشد
همه جستجویم
من دین و دنیا برای تو جویم

زود جسم و روح ز لعل لبت عطا
اول و آخر لطافت روح پرور دا
عشق او شده ام
اعراب عاشق و رسوا
ای یار و لب من
اسباب دلبستگی [illegible]

ای ماه سیم بر نسب دو
اجلاس جسم و روح بر
ای او شده ام
احمد و باب عشق و روح
ای او دن درعالم
اعیان وصال دل و جان

نسل و جهان امکنه
ابتدا بی‌جسم و روح
مهر و [illegible]
بیان بار و جد و دار
نهفته
[illegible]
اجلال و سیر و روح
ای اوست درعالم
ای اوست درعالم
اندام وب تجد و روح هر جا
الطیف بی‌جاکه و روح بنا

ای جدا از جانم کل سر به سر زنده این
احد از غربت ناله و زاری کرده ام
با وصل [illegible] کار و رنج [illegible] این
رحم هر دوست باید دل [illegible] این
با غم هم ز شوق جهان [illegible]
این همه [illegible] عالم [illegible]

میرود چه حقان امیر و دل ما بشو
ده غلط چه حقانیم ما بس [illegible] این
سر گفتگوم [illegible] دو با [illegible] عشق
[illegible]
[illegible]

زلف [illegible] بر جان لعل لب [illegible]
غمزه با دلم در این [illegible] این
[illegible] اول [illegible]
[illegible]

[illegible] با عاشق و دیوانه [illegible]
عکس آن رخ دل [illegible] کامم [illegible]
آن [illegible] بیفشند وه [illegible] این
دانی که [illegible] جز ایب [illegible] کن
نقش دل عاشق نقش [illegible]

ملا [illegible] واعظ

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

خوش آن که [illegible] عشق [illegible] وصل / [illegible]

از لذت اسیری بسمل چه آگهیست / ای مرغ [illegible] نگار کیست

چون غنچه [illegible] بلو عاصیان کسی / بایار آشنا و غریبه از دیار کیست

واعظ مرد حیرت یا تو بیش ببرد / ای بار خاک او به بر رهگذار کیست

وله من کلام واعظ

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

وله

[illegible] / [illegible]

چه بجز لطف عجب که تا بکند [illegible] / ز آن زمان [illegible] کند ز ما

زکی او بردم عقل و عشق میگوید / کجا روم که در [illegible] ره را ندارم

ولا بغمزه خشمش وصال او مطلب / بقول وعده مخمور اعتبار نیست

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

وله

[illegible] / [illegible]

۳۳

امید وصل ندارم و از انکه خاک نشینم
که بلکه با ابکی ... لبو زغبارم

صد وی ... نشین ... دل ...
هزار عمر بباید که حرف هجر کشد
کزین میانه تو کار کرکی زهزارم

با حکایت هجران فرو ببندد تو داغ
حدیث زلف سیاهش بپرس از شب تارم

حلاوت دعا در ... است
تلاوت رقیب اندر ... است

... در عشق و طعن ...
ان عاشق ... دل ...

[illegible]

۴۹

[illegible]

حیف وجود تو اگر ... و ... نیست
کشته بار ترا ... نازنینی

نزد کر عشق کافر نخواهند
که تو غارتگر ایمان و دینی

چنین صورت درین عالم نباشد
ندانم از کدامین سرزمینی

[illegible]

۳۴



ز رخ تو [illegible] ارا و [illegible] عرض
سر زلف دام دل [illegible] دانه

چون دلم را [illegible] خشمت
[illegible] مست [illegible] اسیر مستانه

[illegible] گرم [illegible]
جشم [illegible] عشق تو [illegible] او

عشق که در عقلت [illegible]
جشن ان عاشق [illegible] دیوانه

راه عشق [illegible]
[illegible] و اندر [illegible]

[illegible] عشق
کف [illegible] او

[illegible] مرا اندر [illegible]
بعاره ان [illegible]

[illegible] آمد واقع [illegible]
جان واند [illegible] و [illegible]

[illegible]
ارا [illegible] دیدان او

سینه دل آمد [illegible] آری
مقام [illegible] و [illegible]

وله

[illegible] آمد [illegible] لالان او
[illegible] بسر [illegible] او

[illegible]
[illegible] غم [illegible] و [illegible]

[illegible]
[illegible] بجان

بکنان [illegible] فصل و وصال
به که کامل عشق [illegible] فصل او

[illegible] جان
وردوم وصال [illegible] باده

[illegible] خوش [illegible]
اسرو [illegible]

[illegible] زلف [illegible] ودامه [illegible]
[illegible] او

[illegible] بهار [illegible]
[illegible] باده

[illegible] العادت
[illegible] دل عاقل [illegible]

اندر طلب [illegible]
[illegible] ان [illegible] او

[illegible] ورد ل
[illegible] تقش [illegible]

[illegible] وصح
[illegible] ان [illegible] وصال

واضح

[illegible]
جان [illegible]

وله

[illegible] نوازه [illegible]
عقل [illegible] کمان

بلبل [illegible] در [illegible]
[illegible] دو [illegible] حسن او [illegible]

وله

[illegible] سر او دار
[illegible] جان [illegible]

چون مرغ بباغ عشق
چون طایر بیدل [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] حقایق
از دور نشان عشق [illegible]

وقت هوس جمال دوست
بردار رخ [illegible] دیدار

[illegible]
گر راه [illegible]

تا گرد [illegible]
[illegible]

ای [illegible] دل [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]
در دام [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
دل [illegible]

[illegible] زلف [illegible]
[illegible] زلف [illegible]

جان [illegible] زلف [illegible]
[illegible]

۳۷ [illegible] زلف [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] عشق [illegible]

جان [illegible] زلف [illegible]
[illegible]

[illegible]
عشق [illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

زمزمهٔ اهل دل ذکر تو لابالی
گفته در آهنگ عراق و حجاز

شعلهٔ حسن تو دست برد ز طلعت صفات
ز ازل فتنه زند جوهر خویش ناز

آتش شوق درون تو افروخته
بر بلبل که این همه سوز و گداز

ابر که محو تو روز و شب این بیت
جبهٔ روی تو بنگ [illegible]

ولـه

فتاد عقده بکارم ز سنبل مفتول
نشست تیر نگاهم ز نرگس مکحول

مگر که جان ز لب تو فسون عشق شنید
که دل ز صحبت عالم گرفت روی ملول

از آن شکسته ره یار فکنده غیرت عشق
دگر کجا فی روا عزیم عزّ وصول

هزار روز دو صد گوهر دیم
چنانکه در دل ز ... نشسته ز جهول

مرا بس رخ کمان صد نشون کفت
ز دل بیابانی فطوه ز نشتن مشغول

خوش لب نگار نه از لذت لب
بصد کمان کنت قاتل مقتول

شد روی تو رونق انجم خط
کردم ز ... بر دوست چو نخل میوه دل

ابن ابو العلی

گویند مرا در ره عشق عاقل بود
افسوس از آن تیشه دو بی ...

پر عقل مرد در اوصاف عشق
دیگر گشته هم صواب

مطرب بنغمه برد دل ز ابتدا
ساقی ز ابن کباب

این بوالعجب که کرکه بچشم آب
آتش فتنه اندر حجاب

دل یار بر دو عشق سکلی در غنچه
ابر سحر رسیده ز اضطراب

هر شب فراق امید سحر ماند
تا که بر آید از پس کی ...

با وجود زور و مکر کنید عشق حرگاه
هجران همی کشته یعقوب حبیب

ایم ز ... با ... خیز بر دار
فتنه چشم که ... از ... [illegible]

ز دل قطره ز ابر بهار لرزه دارد
ز دو نیش ... از ... بار لرزه دارد

دیدم خود لب یار جان دلفروز
اکنون برا ز مار جان بیجان

بر آب صد ... غم ... بوم ایست
عاشق بکار ... نمی ...

۳۷

شهد از لب شیرین [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر [illegible]

جواهر [illegible]

که جنس [illegible] ازدواج [illegible]

[illegible]

دل را [illegible]

۶

[illegible]

گفته و خط از آن رو [illegible]

بناگوش سخن ز لب لعل شکر میکند زد

نکته میگفت مبادا که شکر تر دهان

گو بیا بین که کنون سیل [illegible] میکند زد

منعم ای شیخ ز نظاره مکن گر رخ [illegible]

تو چه دانی که چه در ابروی [illegible] میکند زد

[illegible]

راه طلب

۳۸

ان رودی که حسن [illegible] شیدا ماه بود
وان دو زلف و دانه خال سیاه بود

باچشمان [illegible]
سلطان [illegible]

[illegible]

عشق [illegible]

[illegible]

عاشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گلشن بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای والی ولایت و شحنه النجف
در قابل سخن ما ولای من عرف
ای آفتاب روشن و ای ماه بی کلف
ای گوهر یگانه و ای نطفه خلف
از مقدم شریف تو آفاق را شرف
چه حسرت زندگی او در تلف
یا مظهر العجایب عونا لنا علی
یا کاشف الحقایق یا مرتضی علی
ای در کف تو خاتم اقبال سرمدی
چون لاله تو شقه [illegible] سرمدی
از نور روح قابل دین احمدی
قایم به ذوالفقار تو شرع محمدی

عیسی که یافت قرب ز راه مجردی
شد بهر خدمت تو ز شوقش مقیدی
یا مظهر العجایب عونا لنا علی
یا کاشف الحقایق یا مرتضی علی
ای روی آفتاب ز رای تو منجلی
وی ساکنان عرش ثنا خوان تو ممتلی
چون بر که [illegible] کوه [illegible] بلی
سر کرد وا برت تو شمشیر جابلی
قابل [illegible] شکل دار خفیه و جلی
[illegible] که شکل بهر [illegible] سبیلی
یا مظهر العجایب عونا لنا علی
یا کاشف الحقایق یا مرتضی علی

عالم آمده ز ذات تو بازی عجب
زیرا که آفرینش عالم تو را سبب
نام تو زیب زینت آرایش خطب
و ز حسرت [illegible] در نعت [illegible]
دانی تو از علو آیات [illegible] نسب
[illegible] جسم [illegible] و نور [illegible]
یا مظهر العجایب عونا لنا علی
یا کاشف الحقایق یا مرتضی علی
ای هل اتی طراز قبای جلال تو
با بر زده عقل راه بکنه کمال تو
بدر منیر شعله شمع جمال تو
خورشید آفتاب ثنا خوان زوال تو

[illegible]

جبرئیل [illegible] شنیده ز درون مقال تو
صلصل [illegible] شکست [illegible] بمقال تو
یا مظهر العجایب عونا لنا علی
یا کاشف الحقایق یا مرتضی علی
ای سکه [illegible] مقام تو
ایوان [illegible] خدام تو
[illegible] سلام تو
[illegible] خدام تو
[illegible] سلام تو
[illegible] تو
یا مظهر العجایب عونا لنا علی
یا کاشف الحقایق یا مرتضی علی

ای ثابت [illegible] همت تو در جهان نهم
[illegible] بر زبر [illegible] نهم
ای بیدل قدر تو [illegible] نهم
کلک تو از علو فلک اختران نهم
[illegible] صبح [illegible] نهم
[illegible] نهم
یا مظهر العجایب عونا لنا علی
یا کاشف الحقایق یا مرتضی علی
[illegible] راه [illegible]
[illegible] خطاب
[illegible] حجاب
[illegible] آفتاب

[illegible] جواب
[illegible] صواب
[illegible]
یا مظهر العجایب عونا لنا علی
یا کاشف الحقایق یا مرتضی علی
ای خاطرت [illegible] صفا
[illegible] شفا
[illegible] کتفا
[illegible] قفا
[illegible]
[illegible] وفا
[illegible] مصطفا
[illegible]
یا مظهر العجایب عونا لنا علی
یا کاشف الحقایق یا مرتضی علی

41

در بیان [illegible]

از حجم مرهم که ابروده حبیب
چاره پیش [illegible] تو شنیده طبیب

ادریس نوح ادوم [illegible] ایوب [illegible] لبیب
از روی [illegible] نافه را [illegible] خصیب

[illegible]

شاها بخشی [illegible]
[illegible] دوران [illegible]

[illegible]

یا کاشف الحقایق [illegible]

[illegible]

دلا [illegible] ولایت [illegible]

[illegible]

عاشق

[illegible]

ایضا

برازوی جان عرش ادیدار خیزدس
باده صبح گل ابرو چوبش گلس

چمن که آستانه دلدار بنکاه نیستان سو
[illegible] نیست داهم قبله دهم خیمه
ذرات تنکلاسه ارند آکنده ایلیم
[illegible] اریش هم کارت

غمزه مست دل ندیت بیخ یوربر میدا
ده موکی دل آرام جان دمع بغمزه
چشمی جان بیت بردکه ابرو خلقید
نکده نام جدا آکه جوش تنی برب
آکه بعدیل لعل کاسه دستان ربودان
بتخت دنم عرش سرادرار

دارانده وتخت یکلزکه اصلت دو
جفا نشل تو بر دل که بادتی کردیس
نده مشغول سینه بر خنجر الده دیاید
که هیچ ادهوله مشکین ارادو پریدس
نرخم نمل مشکه ابد نشدان مرمع
دل غمزت که دو کیم کرد جان کارا

ندام از سر بابت ادام جو برات
جه جاز زون ده سینار زون تاقدس
کنند بعد از آکه سینه بنینه جلیدید
فوز کمند بنابر که آهی دل
صابرده وکلمت کرده سینی نیت
سکو دو بلبل دکنه سرگردان دارا

عاشق

۱

اگر بیخانه المکم دایم از تو بر دل ریش
دهوزم هجر ز نشتر دو لودی الم

بلدی جان دلم زلف روی دلدارت
وکر نه سنبل تر زین بباغ بلبلارت

ایمان منم که بذوق غم تو سیالم
ایمن دلست که ز دوری فرد دلدار

رسیده بار

رسیده باده دما نیست در سر یاریا
مهجم ترک الا آتش بسم رحال نادرات
مسکنی یکره بر محبت ور اول غم
بهانه سنم و جو ر بیدار را
بتوده کله لنش خنداخند بیخ
کرشمه ملک عاشق دیده که یار

شب نقش الهال کلدیرم دو ارادیم
کزین بر احبار خوش بکن انتظم دو لر
آکه تمنت عالیه ال بلیند بوار
اکه میمواران اجلی برار دوزان بار
ارده دو غمزه که ترکن کاجبر دل یار بیند
وعده وصل بلبلو یال سو دا و دیکار

در دلیست نکوه ای عاشق الاینان الهی
جان اینکلنلو م انکی دلدار نیت
۳
خوشیم نیکه حسرت دهان جو عابد
ولا دریغ دو دل بر جن نکیبا نیت
بران جفی دلم ار غارت و فلان سوف
دکل نظر غمم وعده لبید نشیدار

۲
برد در ای کیس ادوم جو هیجی بر نیست
فور میخانه کاکا بهیکس ذخیره ار
باحضار زلاله کاس کتنه لعلم دردم
جان بخفه بار آه ام دیده جان بر یاره

بنده ها واقف ز انجام دا دیانیت
ر ائک بر کیش قوام بر غربت اعتبار نیت
اسکه کمن بار غبان بر کریش ساده
انقدر هم نا فراش کار غم دو لر

فصل ده دام کل مزید ابر ادوس
سکنی ده هر افزون تاب نیت
هر انلک ده جدا از تو زنطام دارد
جمعیت وکرات ان از دو مدار

گمرگشته عشق [illegible] در عالم
[illegible] که قند خنده [illegible]

عشق [illegible]
در لطف [illegible] ناله باورها

[illegible] اضطراب [illegible] ان نقاره [illegible]

اگر طبیب [illegible] محبت تو
[illegible]

چون دل [illegible]

[illegible]

جو دل [illegible]

[illegible]

نماند فتنه در ایام شاه و [illegible]
اگر چه حال تو فتنه [illegible] خلق [illegible]

44

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

[illegible]

۱۲۳۹

[illegible]

بنالید شب تا بصبح چو لولی بر ساقی [illegible]

بیا چو [illegible] هنوز [illegible]

[illegible]

کامل ایسم [illegible] عالم اوقنه

قاتی حسن [illegible] در عالم اوقنه

[illegible] عشق [illegible]

نیچه در عالم [illegible] اوقنه

[illegible] دلم [illegible]

دریای معنی [illegible] دل [illegible] اوقنه

[illegible]